

ارجانت گشته مرآت جمال
 در جمال تو عجايب اندر جمال
 آفتاب جلاي حالت لم يزل
 خطه نشايد از سپهر لا يزال
 زالش شمع دل افروز رخسار
 روخته برونه ساسم پروبان
 درخشاينگر شمع لبست
 طول طبع شده شيرين مقال
 ساکنان کور عفت زان سبب
 گزین و حدت برودت خطه جمال
 ساقیم گشته اسفا و لایز بجای
 عاقبت از سر زینهار و جمال
 از دل و جان کبسته شود در عقل
 محترم اندر خیریم در الجمال
 ارفند سر و نازه در دین کل
 کور تو گلشن و درم بلبل
 مردم از خوش باده عسفت
 سینه دل بر آورد غلغل
 من در باب رخ اسفا در که نامار
 خوش تو از هم شمارش زایل
 نانشویم زینکه کرد ملاح
 ساقیا خبر در رفد کلا عمل
 تلامذت

حلقه زلف بجز زنجیرت
 سرکش ترا بگردن آمد غل
 شاه اولم حسن او با شد
 جگرش از سر ترا کا کل
 همچو نور عکاسه سرود
 نیت الله و حبیب دل
 چمن ز موی با در اول شیر کل
 طند او آرد شد اینک بیدر
 چو زلف مشک طعمه داران
 نشاند تا فخر هیچ حصه کبیر
 کفر بز شله بر شد جا لاله
 فوتم لبریز کوه کس غرمل
 زنده اند رتس در آسند
 بدور اندازد بر مرز آسند
 دلم ز دیده تا مهال عشقش
 نشسته بر سر سحران تو کل
 بجز نور عکاسه جدر در
 که با من قابل کفایت
 طلب کل و مبد در خردم
 آشنا غرضه در گشته اندر بیم